

Reaping the Whirlwind: The Taliban Movement in Afghanistan, by Micheal Griffin. London: Pluto Press, 2001. 283 pp.

جنبش طالبان در افغانستان: در نمودن طوفان، میچل گریفین. لندن: چاپ پلوتو. ۲۰۰۱، با ضمیمه‌های یادداشتها، فهرست راهنما و نقشه ۲۸۳ صفحه.

Taliban: Militant Islam, Oil & Fundamentalism in Central Asia, by Ahmed Rashid. New Haven: Yale University Press, 2000. 279 pp.

طالبان: اسلام مبارز، نفت و بنیادگرایی در آسیای مرکزی، احمد رشید. نیوهایون: چاپ دانشگاه ییل، ۲۰۰۰، با ضمیمه‌های یادداشتها، فهرست راهنما، ۲۷۹ صفحه.

جنبش طالبان در زمینه‌ای شامل: دوران جنگ سرد، انقلاب اسلامی ایران، تهاجم شوروی به افغانستان، تصمیم ایالات متحده برای ناراحت کردن و رسوا نمودن رقیب جنگ سرد، حرکت منطقه پس از ساختار دولتی فرو پاشیده در افغانستان و یک حکومت فاسد در پاکستان بی ثبات بنا گردیده و بروز یافت. پس از آنکه ارتش شوروی در زمستان ۱۹۸۹ از افغانستان خارج شد دولت ایالات متحده این کشور را رها کرده و

دهها هزار نفر از افغانها و عربها (اغلب توسط اسامه بن لادن، کانال CIA، استخدام شده بودند) که آموزش دیده و برای امر «جهاد» علیه روسهای کافر مسلح شده بودند را فراموش نمود. در آوریل ۱۹۹۲، وقتی که این گروههای حمایت شده از طرف آمریکا وارد کابل شدند ساختار دولتی افغانستان فرو پاشید و سبب نابودی بازار داخلی و نابودی رابطه ضعیف و شکننده حکومت مرکزی نسبت به دیگر ایالات گردید.

جنبش طالبان در سال ۱۹۹۴ در جنوب شرقی افغانستان با زمینه‌ای از جنگ خونین شهری، غارتگری، فقدان قانون و جنگ سالاری ظهور نمود؛ شرایطی که زمینه را برای امر قاچاق در سطحی گسترده و عام در چشم‌انداز افغانستان مساعد می‌نمود. تا سپتامبر ۱۹۹۶، طالبان کابل را به تصرف درآورد و تا اوایل سپتامبر ۲۰۰۱، آنان در حال سرکوب و غلبه بر آخرین نشانه‌های مقاومت در شمال شرقی افغانستان بودند. در موقع وقوع تراژدی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، هنوز طالبان بر تمام افغانستان مسلط نبود و دولت آمریکا با رژیم طالبان در مورد احداث خطوط لوله انرژی و کاهش تولید مواد مخدر در حال مذاکره بود. نوسازی افغانستان و حقوق بشر در رأس دستور کار این مذاکرات نبود.

میچل گریفین و احمد رشید، هر دو روزنامه نگار قضاوتها و علل مفیدی را درباره مسائل افغانستان و ظهور طالبان در جنوب شرقی این کشور بیان داشته موضوع پیروزی سریع طالبان و تسلط بر کشور را مطالعه نموده‌اند. دو کتاب مورد بررسی، تحقیق خود را از سقوط حکومت انقلابی افغانستان در آوریل ۱۹۹۲ آغاز نموده و احمد رشید مطالعه خود را تا اواسط سال ۱۹۹۹، قبل از کودتای ژنرال پرویز مشرف در پاکستان پایان می‌دهد در حالیکه کتاب گریفین وضعیت افغانستان را تا پایان سال ۲۰۰۰ ارزیابی می‌نماید. دو کتابی که راجع به افغانستان مورد نظر هستند هر دو طرحی از کمکهای مالی جناحهای گوناگون عربستان سعودی و ایالات متحده که با حضور شوروی در افغانستان و حکومت مرکزی افغانستان مخالفت می‌نمودند ارائه می‌دهند. همچنین، ما در مورد نقش سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در حمایت و تشویق جناحهای مخالف حکومت مرکزی در افغانستان مطالب گوناگون در دو کتاب مذکور می‌خوانیم. حکومت ایالات متحده نیروی اصلی در پشت «مبارزان آزادی» یا «مجاهدین» بود. سازمان CIA دهها هزار نفر از افراد تروریست از اردوگاههای پناهندگان افغان در پاکستان در دهه ۱۹۸۰ را استخدام

نمود و آنها را به ایدئولوژی، حمایت مادی، اسلحه و آموزش تجهیز کرد. فرانک آندرسون از اداره ویژه افغانستان مستقر در سازمان CIA اخیراً اظهار کرده است که «جنگ افغانستان بدست نیروهای افغانی و بمنظور برآوردن اهداف مانجام می‌شد». در طول چند سال پس از ۱۹۹۲، غارتگری و انتقام گروههای افغانی هوادار آمریکا و عربستان سعودی باعث گشت طالبان زمینه رشد بسیاری بیابند. نویسندگان دو کتاب مدارک بسیاری از تأیید این نقش توسط آمریکا ارائه می‌دهند. حکومت پادشاهی عربستان سعودی و ایالات متحده حکومت طالبان را به انحای مختلف پرورش داده و تغذیه کردند.

شرایط هرج و مرج و بی نظم که گریبانگیر حکومت انقلابی افغانستان در ۱۹۹۲ گشت و فروپاشی ساختار دولتی ضعیف آن در دو کتاب تشریح شده‌اند. در هر مبحث، این سؤال مطرح می‌شود که چرا ایالات متحده چنین اشتباهی فاحش انجام داد و از گروههایی تروریستی و مرتجع برای اداره افغانستان حمایت نمود؟ از آن پس، اتحاد شوروی که بدنام و بی اعتبار شده بود بطوری که پیش از سقوط کابل، حکومت افغانستان از میزانی قابل قبول از مشروعیت عمومی برخوردار بود اعلام آمادگی می‌کرد که با گروههای مخالف آماده مذاکره و همکاری است اما با حضور وهابیون در افغانستان مخالف بود و حتی مایل بود که اجازه دهد محمد ظاهر شاه، پادشاه در تبعید، به کشور باز گردد و قدرت را بدست گیرد. این علائم و عوامل، بوضوح یا با پیچیدگی، چارچوبی را ایجاد کرد که از طریق آن حکومت داخلی افغانستان در دسامبر ۲۰۰۱ در بن بنا نهاده شد. بزودی، پس از گسیختن رابطه ارباب رعیتی^۱ بین ایالات متحده و پادشاهی عربستان سعودی و جناحهای گوناگون مجاهدین، بویژه آنان که از طرف گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی رهبری می‌شدند، مرکزیت افغانها فرو پاشید و برای همه جناحهای افغانی و حامیان داخلی آنها فرصتی ایجاد نمود تا امتیازها و سرزمین خود را کسب و تصاحب کنند. دو کتاب مذکور از چرخه خونین قابل پیش بینی خشونت بین گروههای نژادی و حزبی که در چارچوب اتحادهای اغلب متزلزل صورت می‌گرفت توضیحات بسیار روشن ارائه می‌دهند. از آوریل ۱۹۹۲ تا سپتامبر ۱۹۹۶، هرج و مرج و بی قانونی در سراسر کشور رواج داشته و حاکم بود.

1. The Patron - Client Relationship

خارج از این محیط درهم ریخته و بفرنج، حرکت طالبان در اواخر ۱۹۹۴ از قندهار آغاز گشت. گریفین و رشید توضیحات مشابهی از شرایط سیاسی داخلی که باعث افزایش قدرت طالبان شد را ارائه می‌دهند. بسیاری افراد در رده‌های بالا که مجاهدین کارآزموده (با کمک مالی ایالات متحده) محسوب می‌گشتند چشمها و پاهای خود را از دست دادند (رشید. صفحات ۶ و ۷). رهبر اصلی آنها، ملا محمد عمر، چشم راست خود را به هنگام مقابله با یکی از گروههای مدافع آزادی از دست داده است. در دو نوشته، از ابتدا، سازمان اطلاعات پاکستان به عنوان حامی اصلی طالبان نام برده می‌شود. از آغاز، حزب جماعت اسلامی پاکستان و منافع حاصل از حمل و نقل و تداوم جنگ برای پاکستان باعث شدند که این کشور حمایت مادی و ایدئولوژیک از طالبان بنماید. عربستان سعودی از نظام مدارس اسلامی پاکستان که مردان نظامی آموزش می‌داد حمایت مادی می‌کرد. مدتی کوتاه پس از ظهور طالبان، این گروه خود را خادم و تسهیل‌کننده حمل کالاهای ارسالی که از مسیر غرب افغانستان برای ترکمنستان و ازبکستان فرستاده می‌شد قلمداد نمود. در این رابطه، افغانستان به مأمنی امن برای قاچاقچیان بین‌المللی و محلی برای اقتصاد جنایی^۱ تبدیل گشت (بارنت روبین، اقتصاد سیاسی جنگ و صلح در افغانستان، توسعه جهانی، ۲۰۰۰ صفحات ۱۸۰۳-۱۷۸۹). در اوایل ۱۹۹۵ عربستان سعودی و ایالات متحده موافقتنامه‌ای با دولت ترکمنستان در رابطه با احداث یک خط لوله حمل و نقل انرژی در غرب افغانستان برای اتصال ترکمنستان به پاکستان امضاء نمودند. در اواسط مارس ۱۹۹۵، سناتور هانک براون^۲، عضو کمیته اطلاعات سنای آمریکا از قندهار بازدید کرد و از طالبان دعوت نمود تا نمایندگانی برای اطلاع از نظرات کمیته‌اش به آمریکا بفرستند (گریفین، صفحه ۸۲). در آوریل ۱۹۹۸، بیل ریچاردسون^۳ که بعداً به عنوان نماینده ایالات متحده در سازمان ملل منصوب گشت، ظاهراً برای رفع اختلافات سیاسی بین طالبان و مخالفان داخلی آنها از افغانستان دیدار نمود. متعاقب این گفتگوها، شرکت نفت آمریکایی یونوکال^۴ مذاکرات مفصلی در مورد احداث خط لوله انتقال انرژی از طریق غرب افغانستان با طالبان انجام داد. (زلمای خلیل زاد^۵، نماینده

1. Guimnialized Economy
3. Bill Richardson
5. Zalmay Khalilzad

2. Hank Brown
4. UNOCAL

ویژه جرج بوش در امور جاری افغانستان با شرکت یونوکال در این مذاکرات همکاری نمود). هر دو کتاب فصلی را به معرفی هزاران غیرافغانی اختصاص داده‌اند که اغلب آنها عرب بوده و در مبارزه علیه شوروی و حکومت افغانستان شرکت داشتند. شخصی که این تروریست‌های بین‌المللی را به استخدام در می‌آورد و بکار می‌گرفت اسامه بن لادن بود. گریفین توضیحات بیشتری راجع به این «لانه افراد شرور»^۱ در افغانستان و مسئولیت ایالت متحده در مورد خلق آنها ارائه می‌دهد. یک هشدار ترس‌آور و موهوم در صفحات این کتابها راجع به خطراتی که در مقابل بن لادن و حامی قبلی‌اش که افغانستان را ترک کرد و به او و مزدورانش فرصت داد به غارهای افغانستان پناه ببرند وجود دارد.

در هر دو کتاب، ایالات متحده به عنوان عامل نادان و جاهل در مورد افغانستان معرفی می‌گردد. همچنین، آمریکا متزلزل و دارای تناقض در اهدافش در آسیای مرکزی و آسیای جنوبی توصیف می‌شود. دو کتاب مذکور مطرح می‌کنند که ترس از بنیادگرایی اسلامی و تروریسم، ایالات متحده را از اعتماد بمنظور تعامل مؤثر با طالبان و دیگر رژیمها در منطقه بازداشت. نویسندگان دو کتاب درباره اهداف عربستان سعودی به اختصار مطلب نوشته‌اند. می‌توان استدلال کرد که سعودیها در اساس موافقت کردند که دلارهای ایالات متحده را برای کمک به مبارزان مجاهد در دهه ۱۹۸۰ در افغانستان صرف نمایند چرا که آنها در افغانستان فضایی مناسب برای معرفی وهابیت مشاهده نمودند. حمایت متداوم آنها از اسامه بن لادن به شکل تأیید ضمنی رهبری طالبان از دکترین سخت وهابی ظهور نمود. اکنون که سازمان القاعده و بن لادن در افغانستان به یکدیگر گروه خورده بودند احتمالاً منافع سعودیها روبه کاهش می‌نهاد؛ چنانچه محافظه کاری آنان در رابطه با تحولات سیاسی دوران طالبان در افغانستان این امر را ثابت می‌نماید.

گریفین و رشید، نویسندگان دو کتاب مربوط به افغانستان، می‌بایست به عنوان روزنامه نگار و نه بعنوان محققان علوم اجتماعی نگریسته شوند. هر دو نویسنده با ادبیات علوم اجتماعی مربوط به افغانستان نا آشنا بنظر می‌آیند. هر دو مدتی را در افغانستان گذرانده‌اند و بر

1. Nest of Vipers

مجموعه‌ای پیچیده و وسیع از اطلاعات خام احاطه دارند. بالاخره، دو نویسنده در نتیجه‌گیری کتابهای خود به مطالبی می‌پردازند که فاقد بنیادهای تاریخی و نژادشناسی است. آنها هر دو طالبان را به عنوان صرفاً یک جنبش پشتون نظر می‌کنند؛ در حالیکه در واقع این جنبش ملهم از وهابیت بود و کمتر مربوط به ساختار اجتماعی قوم پشتون می‌گشت و شامل شماری بسیار از افغانهای غیر پشتون و پنجابی‌ها^۱ و سندیه‌ها^۲ از پاکستان و عربها و صدها مسلمان از دیگر کشورها می‌شد. طالبان بعنوان جنبش سنی بنیادگرای جدید چندنژادی و بین‌المللی ظاهر گشت. نویسندگان دو کتاب بدون انتقاد می‌پذیرند که حکمرانان افغانستان در سالهای پیش از ۱۹۷۸، پشتون بودند. واقعیت این است که افغانستان در این دوره توسط افرادی که پشتو صحبت نمی‌کردند اداره می‌شد. محمدظاهرشاه، پادشاه در تبعید و بستگان او و بیشتر کارکنان دولتی او پشتو صحبت نمی‌کردند.

احمد رشید یک اشتباه اساسی در نتیجه‌گیری کتاب خود دارد و آن اینکه در گذشته، دولتمردان ایالتی و رجال محلی که معمولاً از نخبگان محلی انتخاب می‌شدند آرایش نژادی جمعیت را نمایش می‌دادند. (صفحه ۹۹) در واقع، سیاست حکومت‌های مرکزی افغانستان در گذشته آن بود که حکمرانان ایالتی و منطقه‌ای محلی نباشند. طالبان در زمینه نصب حکمرانان نیز این سنت را رعایت نمود.

دو کتاب مورد بررسی دارای یادداشتهای بسیار هستند و در مجموع، میچل گریفین و احمد رشید دو کتاب بسیار مفید راجع به یکی از موضوعات مهم مطرح در روابط بین‌الملل و وسایل ارتباط جمعی جهان نگاشته‌اند.

به نقل از میدل ایست ژورنال - ترجمه قاسم ملکی

1. Punjabis

2. Sindhis